

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۷۵)

توافق رافع بن هرثمه با محمد بن زید علوی

پس از شکست و فرار رافع بن هرثمه از میدان جنگ احمد بن عبدالعزیز هنگامی که به مروان رسید خبر یافت که خلیفه معتضد فرمان حکومت خراسان را بنام عمرو لیث صفاری صادر کرده است، رافع در چنین موقعیتی مصلحت در آن دید که با محمد بن علوی صلح کند، تا آنها بفکر مقابله با عمرو لیث که قوی‌ترین حریف او بود باشد. بهمین جهت رسولی نزد محمد بن زید علوی اعزام داشت و پیغام داد که در نظر دارد فرمانروائی طبرستان را به عهده او واگذار کرده خود منحصراً گرگان را تصرف داشته باشد، محمد بن زید در روز پنجم ربیع‌الآخر سال ۲۸۰ هجری به آمل آمد و رافع بن هرثمه پس از عقد قرار داد مذکور و تحویل مسند فرمانروائی طبرستان با او رهسپار گرگان شد. مردم طبرستان که از ظلم و جور اعمال رافع بن هرثمه به تنگ آمده بودند، فرمانروائی محمد بن زید علوی دومین فرمانروای نهضت علویان در طبرستان را که یکی از نهضت‌های پر شور ملی ایران بشمار میرود با جان و دل استقبال کردند و در حمایت و پشتیبانی وی کوشیدند.

لشکر کشی مجدد رافع بن هرثمه به ری

رافع بن هرثمه پس از ورود به گرگان چون خبر یافت که احمد بن عبدالعزیز دارفانی را بدرود گفته و پسرش بجای پدر نشسته است مصلحت در آن دید که به سرعت رهسپاری گردیده و با پسر احمد بن عبدالعزیز جنگ کند. در اجرای این منظور با سپاه تحت فرماندهی خود به ری رفت و در جنگی که با پسر احمد بن عبدالعزیز کرد او را

شکست داد. (هفتم جمادی الاول ۲۸۰ هجری) ولی این پیروزی دیری نپائید و معتضد خلیفه عباسی پسر خویش را همراه با ابن اصیغ جهت مقابله و جنگ با رافع به ری اعزام داشت. رافع بن هرثمه در مقابل سپاه اعزامی از بغداد تاب مقاومت نیاورد و ری را رها کرده به گرگان هزیمت یافت (۱)

شهادت محمد بن حسن بن سهل ایرانی

بطوریکه مورخان نوشته‌اند در سال ۲۸۰ هجری جنبش محرمانه‌ای از طرف ایرانیان ساکن عراق و حامیان آل علی بر ضد دولت عباسیان در شرف تکوین بود که متأسفانه مانند دیگر جنبشهای فکری و سیاسی ایرانیان با شدت و سخت‌گیری زیاد از طرف عمال جبار دستگاه خلافت عباسیان سرکوبی و خاموش گردید. ابوالحسن علی بن مسعودی در مورد این نهضت چنین نوشته است (۲): (به سال دویست و هشتادم محمد بن حسن بن سهل برادر زاده فضل بن سهل ذوالریاستین را که ملقب به شمیله بود با عبیدالله بن مهتدی در بغداد دستگیر کردند. این محمد بن حسن بن سهل تألیفاتی در باره سپیدجامگان داشت و نیز کتابی در باره علی بن محمد صاحب الزنج تألیف کرده بود و کسانی از سپاهیان علوی که امان یافته بودند بر ضد او گواهی دادند و صورتی از نام کسانی که از آنها برای یکی از خاندان ابوطالب بیعت گرفته بود بدست آمد که تصمیم داشتند روز معینی در بغداد قیام کنند و معتضد را بکشند، آنها را پیش معتضد بردند و کسانی که همراه محمد بن حسن بودند اقرار نکردند و گفتند. (ما مرد طالبی را که از ما برای او بیعت گرفته‌اند نمی‌شناسیم و او را ندیده‌ایم و این شخص یعنی محمد بن حسن میان ما و او واسطه بود) معتضد بگفت تا آنها را بکشند و شمیله را

۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۵

۲- مروج الذهب و معادن الجواهر ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم صفحه ۶۳۸

به امید اینکه شخص طالبی را نشان بدهد زنده نگهداشت و عیب‌دالله به مهتدی راکه از بیک‌کناهی او مطلع بود رها کرد، آن‌گاه معتضد بهر وسیله از محمد بن حسن خواست که شخص برای او از کسان بیعت گرفته بود به او نشان بدهد، اما او نپذیرفت و میان او و معتضد گفتگوی بسیار شد و از جمله به معتضد گفت: (بخدا اگر مرا به آتش کباب کنی بیش از آنچه از من شنیده‌ای نخواهم گفت و برضد کسی که مردم را به اطاعت او خوانده و به امامتش اقرار کرده‌ام گواهی نخواهم داد هر چه میخواهی بکن) معتضد به او گفت ترا همان‌طور که گفتی شکنجه میکنم. گویند او را به میله درازی کشیدند که از دبرش داخل و از دهانش برون شد و در حضور معتضد دوسر میله را بلند کرده او را روی آتش بزرگی گرفتند و او همچنان معتضد را ناسزا گفت و دشنام داد تا بمرد. معروف‌تر اینست که او را میان سه نیزه گذاشتند و اطراف آنرا بستند و محکم کردند و همچنان زنده روی آتش گرفتند و بگردانیدند تا چنانکه مرغ را کباب میکنند کباب شد و پوستش بترکید آن‌گاه او را ببردند و میان دو پل در ناحیه غربی بغداد بیاویختند) بدین ترتیب این نهضت ارزنده ملی که به همت وطن‌پرست پرشوری بنام محمد بن حسن بن سهل ایرانی و برادرزاده فضل بن سهل سرخسی (ذوالریاستین) اندیشمند بزرگ ایرانی در زمان خلافت مأمون عباسی با مهارت و وقتی هر چه تمامتر تشکیل و قوام یافته بود چنانچه دیدیم با سبعیت خاصی متلاشی و نابود گردید، ولی این میهن‌پرست صبور و با وقار ایرانی با فدا کردن جان خود در راه احیاء استقلال وطن نام خود را در تاریخ نهضت‌های ملی ایران جزو شهیدان ملی ثبت و جاویدان و مقدس کرد.

عزیمت عمر ولایت به خراسان برای مقابله و سرکوبی رافع بن هرثمه

پس از صدور فرمان حکومت ایالات مشرق ایران از طرف خلیفه معتضد بنام عمر ولایت و اعلام مأموریت وی جهت مقابله و سرکوبی رافع بن هرثمه - ماجراجوی نواحی شمال شرقی ایران - عمر ولایت محمد بن شهنشاه بن موسی را از طرف خود در

فارس گمارد و عازم سیستان گردید و روز نوزدهم که مطابق با پنجشنبه هشت روز باقی از محرم سال ۲۸۰ هجری بود به سیستان وارد شد و پس از چند روز اقامت در آنجا بمنظور جنگ با رافع بن هرثمه به خراسان عزیمت کرد . هنگامیکه به هرات رسید عامل این شهر که از طرف رافع در آن شهر حکومت میکرد از ترس عمرولیث فرار کرد، در این موقع چنانکه در پیش نوشتیم رافع بن هرثمه در گرگان بسر میبرد ، وی پس از آگاهی برورود عمرولیث به سرزمین خراسان به جمع آوری سپاه مشغول شد و از محمد بن زید عاوی نیز تقاضای اعزام کمک کرد تا همراه آنان جهت مقابله و جنگ با عمرولیث عازم خراسان شود . عمرولیث بلال بن اذهر را بجنگ محمد بن رویدی به قهستان فرستاد . محمد بن رویدی از ترس لهستان را رها کرده به کوهستان پناه برد، عمرولیث متعاقب بلال به قهستان رفت و محمد بن رویدی به زنهار نزد عمرولیث آمد و مورد محبت او قرار گرفت . عمرولیث از قهستان عازم نیشابور گردید و منصور بن محمد بن نصر طبری را بمنظور جنگ بسا علی بن حسین مروددی به مرو فرستاد نوشته اند (۱) منصور بن محمد در اجرای این دستور عمرولیث سهل انکاری و مسامحه نمود بهمین علت عمرولیث براو خشم گرفت و نامه‌ای سرزنش آمیز برای وی فرستاد و فوری او را به نزد خود خواند منصور بن محمد بن نصر طبری چون وضع را بدین منوال دید از رفتن به نزد عمرولیث خودداری کرد و از خراسان به گرگان رفت و در آنجا به رافع بن هرثمه پناهنده شد .

جنگ عمرولیث با رافع بن هرثمه در نیشابور

پیوستن محمد بن نصر طبری یکی از سرداران عمرولیث به رافع بن هرثمه در گرگان و تشویق و ترغیب وی در مورد مقابله و جنگ با عمر و لیث صفاری رافع

را بیش از پیش در این کار مصمم و علاقمند ساخت، در اثر این پشت گرمیها بود که رافع همراه بالشکری که تدارک دیده بود عازم نیشابور گردید، در این هنگام عمرولیث صفاری در نیشابور بود رافع بن هرثمه شهر نیشابور را محاصره کرد و جنگی سخت بین آنان در گرفت، این جنگ چند روز ادامه داشت و هر روز عده‌ای از طرفین کشته میشدند تا اینکه روزی عمرولیث با پنجهزار تن مرد جنگی ناگاه از نیشابور بیرون آمد و به لشکر رافع بن هرثمه حمله برد و افراد سپاه او را پراکنده و منهزم ساخت، رافع نیز شکست خورده به گرگان عقب نشینی کرد تا با استفاده از افراد سپاه تحت فرماندهی محمد بن زید علوی در طبرستان مجدداً برای جنگ با عمرولیث به نیشابور عزیمت کند. بطوریکه بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار نوشته است (۱) عمرولیث در این موقع محرمانه از محمد بن علوی درخواست کرد که از یاری و کمک به رافع بن هرثمه کردن کس پردرد سر این نواحی خودداری کند محمد بن زید نیز با توجه به دردسر و ناراحتی که از رافع بن هرثمه در گذشته کشیده بود، از اعزام کمک برای او سر باز زد، در تاریخ سیستان آمده است . (۲) که عمرولیث به تعقیب رافع بن هرثمه تا اسفر این آمد ولیث و معقل دو پسر برادر خود علی بن لیث را که پدر خود جزو لشکریان رافع بودند دستگیر کرد و هر دو را مورد محبت قرار داد و خلعت بخشید (۳)

دستگیری و مرگ اسپهبد رستم باوندی

رافع بن هرثمه که در کار جمع آوری سپاه جهت مقابله و جنگ با عمرولیث

۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۵

۲- تاریخ سیستان صفحه ۲۵۱

۳- طبری و ابن اثیر نوشته اند که رافع بن هرثمه علی بن لیث را در ری کشت ولی

مؤلف تاریخ سیستان در این مورد خیری نداده است طبری جلد سوم و چهارم صفحه ۲۱۲۳

و کامل ابن اثیر جلد هفتم صفحه ۱۴۷ .

سخت مواجه با اشکال و ناراحتی شده بود و از گرگان رهسپار ساری گردید، محمد بن زید حصار ساری را محکم ساخت و به دفاع پرداخت، اسپهبد رستم بن قارن باوندی دشمن دیرین محمد بن زید در این موقع بارافع بن هرثمه همدست شد تا بدینوسیله بتواند مانند گذشته محمد بن زید را مغلوب ساخته و از طبرستان فراری سازد بهمین منظور رافع در رود باران خیمه زد ولی در اثر صاعقه و باران ناگهانی بیشتر خیمه‌های لشکر رافع را سیل برد و چهارپایان سپاه وی هلاک شدند و گروهی از افراد لشکر او نیز غرق و نابود گردیدند، رافع بن هرثمه در اثر این واقعه ناامید گردید و به استرآباد (گرگان) مراجعت کرد، مؤلف تاریخ طبرستان مینویسد (۱) بعد از این واقعه بین محمد بن زید علوی و رافع بن هرثمه عهد و پیمان مجددی بسته شد اسپهبد رستم بن قارن باوندی از این توافق به وحشت افتاد و تمایل خود را به منظور کمک و جانبداری از عمرولیت اعلام داشت، رافع پس از آگاهی برای این موضوع برای اسپهبد رستم پیغام فرستاد و اظهار داشت که توافق من با محمد بن زید از صمیم قلب نبوده بلکه اجباری و ظاهری است اسپهبد پس از دریافت این پیام به استرآباد (گرگان) آمد و بارافع بن هرثمه ملاقات کرد، رافع پذیرائی قابل توجه از او بعمل آورد و در پایان جلسه میهمانی دستور داد چهارپاره بند آوردند و بر پای اسپهبد نهادند و بدین ترتیب او را در بند افکند و سپس بمنظور دست یافتن به اموال و انعام اسپهبد همچنانکه در بند بود او را به کوهستان برد و کلیه اموال و خزاین و چهارپایان اسپهبد رستم باوندی و بستگان او را با شکنجه کردن آنان بتصرف در آورد و سرزمین وی را نیز به محمد بن نصر طبری سپرد، اسپهبد رستم بن قارن باوندی همچنان در بند بود تا در رمضان سال ۲۸۲ هجری بدرود زندگی گفت (۲)

۳- تاریخ طبرستان تألیف بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کتاب صفحه ۲۵۶

۱- تاریخ سیستان صفحه ۲۵۲ و تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۶

اعلام پیروی رافع بن هرثمه از نهضت علویان

رافع بن هرثمه ماجراجوی بزرگ مشرق ایران در این دوره چنانکه دیدیم هدفی غیر از پیروزی و حکومت در سر نمی‌پروراند ولی دشمنی او با دستگاه خلافت عباسیان قطعی بود و از این جهت آشتی پذیر به نظر نمی‌رسید وی در فعالیت‌های جنگی خود بدون داشتن هیچگونه هدف و آرمان سیاسی گاهی با محمد بن زید علوی دومین فرمانروای نهضت علویان در طبرستان بجنگ و ستیز می‌پرداخت و سپس زمانی بنا به مصلحت سیاسی و تاکتیک نظامی با او صلح می‌کرد و عهد و پیمان می‌بست ولی بطوریکه مورخان تصریح نموده‌اند (۱) وی در پایان دوره فعالیت سیاسی خود یعنی در سال ۲۸۲ هجری از نظر عقیده و آرمان از نهضت علویان پیروی خود را با برگزیدن پرچم سفید که علی‌رغم پرچم سیاه عباسیان شعار کلیه جنبشهای ملی در دوران تسلط خلفای عباسی بر ایران بود اعلام داشت، در تاریخ سیستان در این مورد چنین آمده است (۲):

(پس رافع علامتها سپید کرد و سیاه بیفکند و خطبه کرد محمد بن زید را، و او به طبرستان بود و خطبه معتضد بگذاشت) در تاریخ طبرستان نیز چنین نگارش رفته است (۳):

(و محمد زید لشکر رافع را در آن سال نفقه داد تا رافع شعار و علم سپید گردانید و به جمله گرگان و دهستان و جاجرم به جهت اویبعت گرفت)

جنگ دوم عمر و لیث با رافع بن هرثمه

بعد از جنگ اول عمر و لیث صفاری با رافع بن هرثمه در نیشابور و فرار رافع

۱- تاریخ سیستان به تصحیح شادروان ملک‌الشعراى بهار صفحه ۲۵۲

۲- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار به تصحیح شادروان عباس اقبال آشتیانی

صفحه ۲۵۶ .

۳- تاریخ بخارا تألیف نرشخی صفحه ۸۶ و ۸۷ .

به گرگان؛ عمرولیث بلال بن ازهر را امیر نیشابور کرد و محمد بن شهفور را به مرورود فرستاد تا به طلب علی بن حسین مرورودی رود، ولیکن علی بن حسین از پیش محمد بن شهفور گریخت و به بلخ نزد پسر فریفون پناهنده شد و در آنجا بود تا بود او و عامل بلخ در نزد عمرولیث از او وساطت کرد و مورد قبول واقع شد، در این هنگام رافع بن هرثمه به عزم جنگ با عمرولیث از گرگان به خراسان رسید و جنگ دامنه داری بین رافع و عمرولیث به ترتیب در نسا و سرخس و طوس و نیشابور در گرفت (۱) تا اینکه سرانجام در سبزوار جنگی سخت بین آنان اتفاق افتاد و گروهی بی شمار از سربازان هر دو طرف کشته شدند و رافع بن هرثمه شکست خورد و با تمی چند از یاران خود به سرزمین خوارزم فرار کرد. طبق نوشته تاریخ سیستان (۲) پس از فرار رافع بن هرثمه پنج هزار تن از افراد سپاه وی دستگیر و پنج هزار تن دیگر که از معرکه جنگ جان بدر برده بودند تسلیم شدند، عمرولیث در تعقیب رافع تا براد رفت دلی به دستگیری او موفق نشد و بازگشت و علی بن شروین و احمد بن سعی را با سپاهی بزرگ به دنبال رافع به خوارزم گسیل داشت.

هرگ رافع بن هرثمه

رافع بن هرثمه حادثه جوی بزرگ مشرق پس از شکست در آخرین جنگ خود با عمرولیث در سبزوار و نیشابور همراه باتنی چند از غلامان خود به خوارزم پناه برد، بطوریکه نوشته اند (۳) در این موقع غلامانش تصمیم گرفتند که او را به قتل برسانند ولی رافع بر این تصمیم آگاهی یافت و با آنان جنگ کرد، غلامانش چون

۱- تاریخ سیستان صفحه ۲۵۲

۲- تاریخ سیستان صفحه ۲۵۳

۳- کامل ابن اثیر جلد هفتم صفحه ۱۵۲

وضع را بدین منوال دیدند کلیه مایحتاجی را که همراه آورده بودند برداشته و به ترکستان رفتند، رافع بن هرثمه تنها و درمانده به خوارزم رفت و بمنظور استراحت به کاروانسرای و ارد شد، مردم خوارزم که طعم ظلم و جور رافع را در گذشته چشیده بودند هنگامی که از اقامت وی در آن کاروانسرا مطلع شدند بر سرش تاختند و او را به قتل رسانیدند، اما مطلبی که در مورد کشتن رافع به ثبوت رسیده اینست که به اشاره و دستور محمد بن عمر و خوارزمی حاکم خوارزم که برگزیده عمرولیت صفاری بود کشته شده است ولی ابن اثیر نوشته است (۲) رافع بدست ابوسعید الدرخانی به قتل رسیده است (شوال سال ۲۸۳ هجری) بهر حال حاکم خوارزم دستور داد سر رافع بن هرثمه را از تن جدا کردند و به نیشابور نزد عمرولیت بردند، عمرولیت سر رافع بن هرثمه را همراه با هدایائی به بغداد فرستاد و خلیفه معتضد دستور داد طبق رسم دربار خلفای عباسی سر او را یکروز صبح تاظهر در جانب شرقی و بعد از ظهر در جانب غربی دارالخلافه آویختند (۳)

۳- تاریخ گزیده صفحه ۳۷۶ و حبیب السیر چاپ سنگی تهران صفحه ۲۴۴ و

۳۴۶

فلسفه وجود - اعتقاد به وحدت هستی چنانکه گفتیم از مبادی و اصول اساسی دین هندو است که در اوپنی شاد شرح شده. ظاهراً همین عقیده نزد متصوفه بنام (وحدت وجود) در آمده است و عرفای عالیقدر چون محی الدین بن العربی و صدرالدین القونوی و مخصوصاً در کلمات صوفیه خراسان چون ابایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و ابی‌راهمی ادهم و سپس شیخ عراقی و مولانا جلال الدین رومی و دیگران آن فلسفه را به تفصیل شرح داده‌اند.

(تاریخ ادیان)